



## پیغام عشق

قسمت دویست و پنجاه و هفتم





با سلام خدمت استاد عزیز و همه همراهان برنامه ارزنده گنج حضور

قانون اساسی من سی و سه اصل دارد، و من امروز می‌خواهم در مورد اصل پنجم آن صحبت کنم و چنانچه صلاح دانستید لطفاً آن را با دوستان به اشتراک گذارید.


اصل پنجم:

به هیچ‌کس توهین نکنم.

من ذهنی به شکل‌های مختلف به رویدادها واکنش نشان می‌دهد.

توهین، فحش و به‌طور کلی الفاظ زشت از جمله واکنش‌های کلامی من ذهنی است و تقریباً در اکثر مواقع این واکنش‌های زبانی به‌صورت شرطی شده و یا ناخودآگاه اتفاق می‌افتد. یعنی زمانی که ناظر ذهن نباشیم. کسی چیزی می‌گوید و من ذهنی با چیز بدتری واکنش نشان می‌دهد. چون یاد گرفتیم که حرف بد را باید با حرف بد یا بدتر تلافی کرد، غیر از این باشد احساس کوچک بودن می‌کنیم. من ذهنی بر اساس تصویر ذهنی که از دیگران برای خودش ساخته، تصور می‌کند اگر جواب ندهد در برابر مردم تحقیر شده است، و با جواب دادن حس بزرگی می‌کند.

اما همیشه بعد از هر بار واکنش منفی، احساس بد و انرژی منفی داریم، بیشتر به جسم سخت تبدیل می‌شویم. مولانا در


دفتر دوم می‌فرماید: 

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵


صبر کردن جان تسبیحات تست

صبر کن کانست تسبیح درست



صبر و تسلیم، نقطه کانونی رهایی از من‌ذهنی و واکنش‌های آن است. تسلیم، فضاگشایی و مکث، به تأخیر انداختن واکنش و کشیدن درد هشیارانه تنها ابزارهای ما برای پرهیز از توهین و خودداری از جواب دادن به حرف‌های زشت دیگران است. 

البته یادگیری ذهنی این مطالب لازم است اما کافی نیست، تنها با تکرار و تمرین متعهدانه است که واقعاً می‌توان دل را عدم کرد و به اتفاقات، وضعیت‌ها و حرف‌های دیگران واکنش نشان نداد.

باتشکر علی از رشت 



سلام آقای شهبازی عزیزم 🙏🌹

چه طوری می‌تونم از شما تشکر نکنم، چون شما از ما توقع تشکر ندارید.

اصلاً با قلم و زبان نمی‌شود این تشکر و شکرانه را به جای آورد.

حدود یک‌سال و نیم است که جسمم اسیر رختخواب و درد و بیماری‌ست ولی حال احساسم خیلی خوبه، اصلاً بهتر از این نمی‌شه.

تو خونه تنهام و منم و چار دیواری و تلویزیون و برنامه زنده کننده گنج حضور و کتاب‌های ارزشمند و بی‌قیمت حضرت مولانا، اصلاً احساس خلاء و تنهایی نمی‌کنم.

منی که آن قدر پر تحرک بودم که فقط تایم غذا خوردن می‌توانستم در جایی ثابت بنشینم، و کیلومتر شمار گوشی‌ام که برای ثبت قدم‌ها برای سلامتی و ورزش شخص در گوشی نصب شده هر روز ده کیلومتر و بعضی وقتا بیست کیلومتر را ثبت می‌کرد. تازه همه روز، گوشی همراهم نبود و این پرکاری و بی‌قراری‌ام شاید برای بعضی‌ها غیرقابل باور باشد اما من این طوری بودم.

کار هیچ‌کسی را قبول نداشتیم و من ذهنی‌ام این طوری فریبم داده بود که، هیچ‌کسی بهتر از تو نمی‌تواند از پس این کار بر بیاید و از من بیگاری می‌کشید، چه در خانه و چه در محل کار.

تا این که با آشنایی با برنامه شما، شروع کردم به کار روی خودم و بزرگ‌ترین همانیدگی‌ام را که همین کار بود شناسایی کردم و چون به راه‌حلی که زندگی جلوی پایم گذاشته بود برای ترک آن اهمیت ندادم و حرف من ذهنی‌ام را ترجیح دادم و همان کارهای همیشگی‌ام را ادامه دادم، درست دو روز بعد از شناسایی‌ام بود، صبح بیدار شدم از شدت درد نتوانستم راه بروم. به همین راحتی!! از نعمت راه رفتن بی‌نصیب شدم.

البته چند ماهی هست که می‌تونم کمی در اتاق قدم بزنم.



و اگر تمام عمرم همین وضعیت را داشته باشم با این همه درد، حاضر نیستم حتی یک لحظه به زندگی قبلی ام و به دوران جهالتم و بیگاری دادن به من ذهنی خودم و من های ذهنی دیگران برگردم و پوستین ایازی ام را بپوشم.

این حس و حال خوب را:

اول: بابت رعایت قانون جبران مالی دارم.

دوم: توصیه های پدران و سودمند شما را که می دانم یک عمر تجربه پشتش خوابیده با جان و دل گوش می دهم و عمل می کنم. که مهم ترین آن ها:

رعایت قانون جبران معنوی است، که شامل:

- ۱- فرستادن پیام به کانال گنج حضور، نه با توقع حتماً پست شدن آن، بلکه این کار را نوعی درس پس دادن بدانم.
- ۲- خواندن پیام های دوستان و استفاده کردن از تجربه های معنوی آن ها و همین کار باعث می شود که جواب سوالات خود را در بین این پیام ها بیابم و دیگر نیازی به سوال پرسیدن که شما این همه روی آن تأکید می کنید نیست.
- ۳- خواندن تفسیر معنوی استاد زمانی، در کنار برنامه شما.



۴- از همه مهم تر:

تکرار و تکرار و تکرار ابیات کلیدی، آن هایی که جان ما را به ارتعاش در می آورند چندین بار در طول هر روز. و من خودم معجزه تکرار این ابیات را در زندگی ام شاهدم.

۵- انتخاب قرین مناسب که به حضورم آسیب نرساند.

فقط برنامه های شما را می بینم و در طول برنامه به من الهام می شود توسط هدایت زندگی، همانی که در طول هر درس بارها و بارها در آن شکل هایی که باور دارم هدیه هایی ست از طرف زندگی و باید قدر آن ها را بدانیم، به ما نشان می دهید



و در کمال تواضع از ما می‌خواهید که به آن‌ها دقت کنیم این ابیات را می‌خوانم و ضبط می‌کنم و به آن‌ها گوش می‌دهم و در کل، ابیات حضرت مولانا و تفاسیر گهربار شما را، به‌عنوان قرین، انتخاب کرده‌ام.

و در این‌جا از خانم سارای عزیز از برلین بسیار سپاسگزارم بابت پیام‌های بسیار عمیقشان. زیرا من با پیام ایشان متوجه شدم که من ذهنی خودم هم می‌تواند قرین من به حساب بیاید و تنها راه‌حلی که به فکرم رسید تا برای زمانی که ذهن حواسم را پرت می‌کند و دیگر نظاره‌گر او نیستم، ضبطم را روشن می‌کنم و ترانه‌هایی از ابیات حضرت مولانا را که خوانده‌ام گوش می‌دهم و این‌گونه او را ساکت می‌کنم. خیلی دوست داشتم که چهارشنبه در پیام تلفنی غزل جدید را که در طول برنامه، آهنگ خواندن آن شکل گرفته بود را برایتان بخوانم تا به سهم خودم کاری انجام داده باشم و کمی رفع خستگی کرده باشم برای شما، ولی خب طرح زندگی همیشه چیزی نیست که ما انتظار داریم و تلفن قطع شد.

اما آن‌را خواندم و ضبط کردم و برایتان ارسال می‌کنم و امیدوارم که ایرادهای آن را ندیده بگیرید 🙏🙏 .

بنده هم در امر موسیقی بی‌سوادم و چیزی از نت و فراز و فرود خواندن آواز بلد نیستم.

اما آن را با عشق و با همه احساسم خواندم و تقدیم به شما و همه عزیزانم می‌کنم.



مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۴ و ۱۵۴۷

بیشتر، احوال، بر سنت رود

گاه قدرت، خارق سنت شود 🌸🌸

ای گرفتار سبب، بیرون مپر 🌸

لیک، عزل آن مسبب، ظن مبر 🌸🌸

غزل زیبای ۱۴۳ از برنامه ۸۵۹



دوش من پیغام کردم سوی تو استاره را  
گفتمش خدمت رسان از من تو آن مه پاره را

سجده کردم گفتم این سجده بدان خورشید بر  
کو به تابش زر کند مر سنگ‌های خاره را

سینه خود باز کردم زخم‌ها بنمودمش  
گفتمش از من خبر ده دلبر خون خواره را

سو به سو گشتم که تا طفل دلم خامش شود  
طفل خسپد چون بجنباند کسی گهواره را

طفل دل را شیر ده ما را ز گریه‌اش وارهان  
ای تو چاره کرده هر دم صد چو من بیچاره را

شهر وصلت بوده است آخر ز اول جای دل  
چند داری در غریبی این دل آواره را

من خمش کردم ولیکن از پی دفع خمار  
ساقی عشاق گردان نرگس خماره را

این غزل زیبا را تقدیم می‌کنم به شما. این قدر این غزل زیباست که قناری‌های منم سر ذوق آمدند و با من همراهی کردند.

با تشکر از محبت‌ها و زحمات شما، زهرا از نوشهر

برنامه شماره ۸۵۹

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۳

دوش من پیغام کردم سوی تو استاره را

گفتمش خدمت رسان از من تو آن مه پاره را

غزل شماره ۱۴۳ از دیوان شمس مولانا:

حامل پیام مولانا از مرکز عدم، پس از شناسایی آگاهانه و تشخیص جنس اصلی خود.

پیامی که خدمتی مقدس به زندگی و تمامی انسان‌ها و کائنات را به همراه دارد و او را از هرگونه نقض پیمان با زندگی باز می‌دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۲۴

به روح‌های مقدس ز من سلام برید

به عاشقان مقدم ز من پیام برید

پیامی که سلامتی روح و چهار بعد انسان یعنی جسم و جان، افکار و هیجانات او را پس از شناسایی و پرهیز از ساده‌لوحی و حيله‌گری ذهن، به همراه دارد.

پیامی از مرکز عدم که توانایی شناسایی زندگی در خود و دیگران را بالا برده و مقاومت و قضاوت صفر را به ارمغان دارد.

پیامی که شکر و صبر و پرهیز را در انسان تقویت و اطرافیان را مورد تاثیر ارتعاش خود قرار می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۳





سجده کردم گفتم این سجده بدان خورشید بر

کاو به آتش زر کند مر سنگ‌های خاره را

پیامی همراه با سجده و تسلیم در برابر زندگی که مرکز پر از همانیدگی و دل سخت انسان را مورد شفا و درمان قرار می‌دهد. پیامی که خدمتی مقدس و جاودانه را به همراه دارد.

خدمتی که به جای محکوم کردن، انتقاد و بحث و به واکنش وادار کردن دیگران، ناظر بر دردها و زخم‌های مرکز خود شده و با گرما و انرژی دید زندگی مورد شفا قرار می‌گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۳

سینه خود باز کردم، زخم‌ها بنمودمش

گفتمش از من خبر ده دلبر خون خواره را

پیامی از مرکز عدم که پس از شناسایی خاصیت مسئله‌سازی ذهن، قدرت تمییز و تشخیص را بالا برده، انسان را از واکنش منفی نشان دادن به دیگران و مورد سو استفاده قرار گرفتن و کار بی‌مزد کردن حفظ می‌کند.

برای مثال اگر از صحبت‌ها و رفتار کسی خشمگین شویم و واکنش نشان دهیم یا برعکس خوشحال شویم و واکنش نشان دهیم در هر دو واکنش، ذهن و مرکز همانیده دخیل بوده و انسان را مورد سو استفاده و کار بی‌مزد ذهن قرار داده و قدرت تشخیص را سلب می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۳

من خمش کردم ولیکن از پی دفع خمار

ساقی عشاق گردان نرگس خماره را

پیامی که با خاموشی و سکون خود، قضاوت و مقاومت دید اشتباه هشیاری جسمی را شناسانده و به صفر می‌رساند.



پیامی که انسان را به وعده ملاقات با خدا در این لحظه ابدی کشانده و آماده خدمتی برخاسته از خرد و آگاهی زندگی، برخاسته از میثاق و عهد به زندگی بدون درنظر گرفتن هیچ سود و زیبایی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۵۲ و ۳۳۵۳

آنک بدهد بی‌امید سودها

آن خدای ست آن خدای ست آن خدا

یا ولی حق که خوی حق گرفت

نور گشت و تابش مطلق گرفت

با احترام، مریم از اورنج کانتی



با سلام خدمت استاد عزیز و همه دوستان گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۳

دوش من پیغام کردم سوی تو استاره را

گفتمش: خدمت رسان از من، تو آن مه پاره را

انسان هر لحظه در برزخ به سر می برد.

برزخ حالتی است که انسان از یک سو پیغام وابستگی، دلبستگی و هر چه بیشتر بهتر همانندگی هایش را دریافت می کند و از سوی دیگر پیغام ارجعی و بی نهایت شدن را.

جناب مولانا در این بیت غزل این پیامها را به ستاره تشبیه کرده اند، ستاره ای که به منزله کشش در هردو سو نقش دارد و این جنس مرکز ماست که ما را به سوی کدامین یک از این پیغامها می کشاند.

این پیامها هر لحظه جاری ست و این هنر انسان است که بتواند میان این همه پیغام، پیام زندگی را دریافت کند.

مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۹۰۱

خاک را دیدی برآمد در هوا

در میان خاک بنگر باد را

حالت اول، حالت انسانی بیان می شود که در تله ی ذهنی اسیر شده، فکر، عمل و هدایتش از عینکهای همانندگی هایش نشأت می گیرد.

این انسان، نسبت به جریان زندگی که همیشه در حال کار روی ماست ناز می کند، چون نیاز خود را به اشتباه تشخیص داده است. او فکر می کند به جهان و چیزهای آفلش نیاز دارد، پس در مقابل جریانات زندگی نارینی را پیشه می کند و به قضاوت و مقاومت می پردازد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۵

گر ناز گُنی، خامی، وَر ناز کشی، رامی

دَر بار کشی یابی آن حُسن و مَلاحت را

حالت دوم، انسان در مقابلِ اتفاقات تسلیم شده و سجده کرده تا همانیدگی‌هایش شناسایی شود. در واقع می‌داند زمانِ فضاگشایی می‌تواند ناظرِ ذهن و خصوصیاتِ مُخرِبَش شود و با تسلیم در برابر اتفاق لحظه به زندگی اجازه دهد خون همانیدگی‌هایش را بریزد. این انسان میلِ نیاز به همانیدگی را در خود صفر کرده و خود را نیازمندِ زندگی می‌داند پس در مقابل آن ناز نمی‌کند تازه نازِ کشی هم می‌کند تا تبدیلس صورت گیرد.

مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۶۴

عشق را صد ناز و استکبار هست

عشق با صد ناز می‌آید به دست

کسی که نازینی را رها کرده زمانِ اتفاق با مقاومت و قضاوت، خود را قربانی اتفاقات نمی‌کند و به دنبال راه‌حل‌های بیرونی و ذهنی نمی‌گردد، به درکِ این رسیده که فضاگشایی تنها عملی است که ما باید انجام دهیم، چون این فضاگشایی به منزله ملاقات ما با خدا در مرکزمان است. در اصل طرح کلی زندگی و غرض از آفرینش انسان این بوده است.

مولانا، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۳۵

از مقاماتِ تَبْتَلِ تا فَنَا

پایه پایه تا مُلاقاتِ خدا



ناز یعنی احساس بی‌نیازی نسبت به خدا، پس زمانی که ما ناز می‌کنیم نشان از یک من در ماست. منی که به شدت منتظر توجه خاصی است و می‌خواهد به چشم بیاید و مورد تأیید قرار گیرد. پس این که با این من بتوانیم نازنین شویم یک تصور باطل است.

مولانا، دیوان شمس، غزل ۳۹۶

گر تو نازی می‌کنی یعنی که من فرخنده‌ام

نزد این اقبال ما فرخندگی جز عار نیست

این که ما اولویت‌های زندگی‌مان چه چیزی باشد و به ما نشان می‌دهد ما نازکش هستیم یا ناز گن؟

وقتی زنده شدن به حضور و جاودانه شدن در این لحظه ابدی اولویت ما قرار نگرفته پس هنوز نیازمند جهانیم و در حال ناز کردن. در این حالت صبر نداریم، شاکر نیستیم، توقع و انتظار داریم، توانایی خاک شدن نداریم، مرتب در حال توجیه حال و کار خود هستیم و همیشه همه را مقصر می‌دانیم به جز خودمان.

ناز کردن ما نشان این است که میلی برای مردن به من‌ذهنی نداریم پس خدا هم نمی‌تواند بر ما نماز بخواند.

زمانی که تشخیص دادیم نیاز ما زندگی‌ست و ناز کردن کار خداست و ما فقط باید با صبر، شکر و تعهد به فضای گشوده شده نازکش خدا و زندگی باشیم، در ما پتانسیل بخت ابدی سوئیچ خواهد شد و هزاران زیبایی و برکت برای ما به همراه خواهد داشت.

مولانا، دیوان شمس، غزل ۲۲۲

پس الله الله زنه‌ار، ناز یار بگش

که ناز یار بود صد هزار من حلوا



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۷۸۶ الی ۲۷۸۹

تا دوسال این کرد آن مرد کار

بعد از آن امر آمدش از کردگار

بعد از این می‌ده، ولی از کس نخواه

ما بدادیمت ز غیب این دستگاه

هر که خواهد از تو، از یک تا هزار

دست در زیر حصیری کن، بر آر

هین ز گنج رحمت بی‌مَر بده

در کف تو خاک گردد زر، بده

شش سال پیش که گنج حضور رو دیدم تو دلم جرقه خورد که این گل حضور، باورهای همانیده مذهبی و شخصی ام به تدریج شروع به ریزش کرد و با عمل به آموزه‌ها و با انعکاسشون در درون و بیرونم و فضاگشایی و عدم کردن مرکز، یقینم بیشتر شد.

مولوی، مثنوی، غزل ۲۰۸۹

که یک جذب حق به ز صد کوشش است

نشان‌ها چه باشد بر بی‌نشان؟



این همان ندای یاری خواستن برای زنده کردن هشیاری حضور در تک تک آدم‌ها در کل دنیاست، که از انواع رسانه‌های ارتباطی صدایش می‌آید به خانه‌مان.

هر آدمی که به آن متعهد می‌شود و عمل می‌کند، یک پیغام‌آور از خرد زندگی می‌شود و کتاب آسمونی دلش باز می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۸۹

نشان چون کف و بی‌نشان بحر دان

نشان چون بیان، بی‌نشان چون عیان

معنی تسلیم تازه و زنده شد با گنج حضور، دلم آرام‌تر و شادتر شد و برکتش در درون و بیرونم جاری شد.

تازه معنی لا کردن را فهمیدم و لا کردن به صورت عملی آمد به زندگی‌ام.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۹۸

شاه زمینی و زمان هم‌چون خرد فاش و نهان

پیش تو ای جان و جهان جمله چرا جان نشوم

کاش قدر این مهمان بی‌همتا را بدونم و بتونم قانون جبران مادی و معنوی را در حد رضایتشان رعایت کنم.

مثنوی، مولوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱-۲۶۲۶

قبله را چون کرد دست حق عیان

پس تحری بعد از این مردود دان

هین بگردان از تحری رو و سر



که پدید آمد معاد و مستقر

یک زمان زین قبله گر ذاهل شوی

سخره‌ی هر قبله باطل شوی

چون شوی تمییزده را ناسپاس

بجهد از تو خطرت قبله شناس

گر از این انبار خواهی بر و بُر

نیم ساعت هم ز همدردان مبر

که در آن دم که ببری زین مُعین

مبتلا گردی تو با بنس القرین

❤️ با عشق و احترام ❤️

🙏 نرگس از نروژ 🙏





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)